

فصل‌نامه علمی - پژوهشی عرفانیات در ادب فارسی

سال چهاردهم، شماره ۵۳، زمستان ۱۴۰۱

صفحات ۱۱۱-۱۲۲

## تمثیلات مربوط به فنای عرفانی در غزلیات شمس مغربی

فاطمه ترکاشوند<sup>۱</sup>

رضا صادقی شهپیر<sup>۲</sup>

معصومه نورمحمدی<sup>۳</sup>

مریم کیهانی شعاع<sup>۴</sup>

### چکیده

این پژوهش به تحلیل شیوه‌های بیانی و کارکرد هنری تمثیل با تمرکز بر مقام «فنا» در غزلیات شمس مغربی می‌پردازد و با روش توصیفی-تحلیلی نشان می‌دهد که شاعر نه به صورت انتزاعی، بلکه از طریق تمثیل و شیوه‌های بلاغی مفهوم فنا را به تصویری حسی و عینی تبدیل می‌کند. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که مغربی با بهره‌گیری از تمثیل‌های «موج و دریا»، «ساقی و می»، «خورشید و سایه»، «آئینه» و «گوی و چوگان» ابعاد گوناگون این سیر عرفانی را مجسم می‌سازد. واکاوی بلاغی این تصاویر نشان می‌دهد که شاعر با ترکیب هوشمندانه از شگردهای شاعرانه، این تمثیل‌ها را از سطح آرایه‌های ادبی فراتر برده و به ابزاری معناساز برای بیان دقیق رابطه سالک و حقیقت مطلق و کیفیت فنای وجودی بدل کرده است.

**واژگان کلیدی:** شمس مغربی، غزلیات، مقام فنا، تمثیل، شیوه‌های بلاغی.

۱. دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران

۲. استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران.

۳. دبیر آموزش و پرورش، استان همدان، شهرستان بهار.

۴. دبیر آموزش و پرورش، استان همدان، شهرستان بهار.

تاریخ پذیرش

۱۴۰۴/۹/۱۵

تاریخ دریافت

۱۴۰۴/۶/۱۰

۱- مقدمه

عرفان اسلامی، به عنوان یکی از غنی‌ترین و تأثیرگذارترین جنبه‌های تمدن اسلامی، جریانی معرفتی و تجربه‌محور است که با عبور از ظواهر شریعت و عقل استدلالی، در پی کشف حقیقت هستی از طریق شهود و تجربه درونی می‌باشد. این مکتب که با محوریت مفاهیمی بنیادین چون سیر و سلوک، فنا و وحدت وجود شکل گرفته، نه تنها نظامی اعتقادی، بلکه خاستگاه یکی از غنی‌ترین سنت‌های ادبی در حوزه فرهنگ اسلامی-ایرانی به شمار می‌رود. فنا یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم در عرفان اسلامی است و به معنای فنا شدن هستی سالک در حق یا از میان رفتن «من فردی» در حضور مطلق الهی است؛ یعنی سالک به مرحله‌ای می‌رسد که خود را نمی‌بیند و فقط خدا را می‌بیند. این حالت نه نابودی جسمانی، بلکه نابودی خودِ نفس و صفات بشری است.

ابوعبداله شمس‌الدین محمد تبریزی مشهور به مغربی ملقب به شیرین، از عارفان قرن هشتم هجری و دوره تیموری است. در تبریز به دنیا آمده و پس از کسب مقدمات علوم، به سیر و سیاحت پرداخته چنان که در هند و مغرب (شمال آفریقا) و دیار آن اطراف نظیر جاوه و سوماترا، پیروان و مریدانی داشته است. مشرب عرفانی مغربی، وحدت وجودی است و از پیروان مکتب عرفانی ابن عربی است. شمس مغربی، تبلور امتزاج عرفان نظری ابن عربی با ذوق شاعرانه فارسی است که در بسط حکمت عرفانی، بیش از همه متأثر از آرای شیخ محمود شبستری و سعیدالدین فرغانی بوده است. عرفان او آمیزه‌ای از تعالیم نظری مکتب ابن عربی و سلوک عملی مبتنی بر عشق است. وی در دیوان اشعار خود، مفاهیم پیچیده عرفان نظری را به صورت‌های متعدد و اصطلاحات و تشبیهات متفاوتی بیان می‌کند و همچنین با بهره‌گیری از زبانی روان و تمثیلاتی نمادین، مفهوم «فنا» را در قالبی هنرمندانه و ظریف به تصویر می‌کشد.

۱-۱- اهداف و روش پژوهش

هدف اصلی این پژوهش، تبیین و تحلیل چگونگی بازنمایی مفهوم «فنا» از طریق

تمثیلات و تصاویر شعری در غزلیات شمس مغربی و همچنین دسته‌بندی مهم‌ترین تمثیل‌ها و نمادهای مرتبط با آن است.

این پژوهش به شیوه تحلیلی-توصیفی و به روش کتابخانه‌ای انجام شده است، به همین منظور ابتدا به استخراج ابیات مرتبط با «فنا» و پس از آن به تحلیل محتوایی (شناسایی و دسته‌بندی تمثیل‌ها و درون‌مایه‌های مرتبط با فنا) و تحلیل زیبایی‌شناختی (واکاوی کارکرد ادبی و هنری این تمثیلات در ایجاد صور خیال و انتقال تجربه عرفانی) پرداخته شده است.

#### ۱-۲- پرسش‌های پژوهش

۱. مهم‌ترین تمثیل‌هایی که شمس مغربی برای تجسم بخشیدن به مفهوم «فنا» در غزلیات خود به کار گرفته کدامند؟

۲. شمس مغربی برای عینیت‌بخشیدن به این مفهوم، از چه شیوه‌های بلاغی بهره برده است؟

#### ۱-۳- فرضیه‌های پژوهش

۱. شمس مغربی در غزلیات خود، با خلق شبکه‌ای منسجم از تمثیلات نمادین (مانند «بحر»، «نور»، «می»، «آئینه» و «گوی و چوگان»)، توانسته است مفهوم انتزاعی «فنا» را به پدیده‌ای عینی، حسی و قابل درک تبدیل کند.

۲. شمس مغربی با ترکیب شیوه‌های مختلف بلاغی، توانسته است مفهوم «فنا» را به تجربه‌ای ملموس تبدیل کند؛ به این صورت که از تشبیه برای ایجاد درک اولیه، از استعاره برای ایجاد پیوند عمیق ذهنی، از تضاد برای نمایش تقابل فنا و بقا و از تشخیص برای عینی‌سازی مفهوم بهره برده است.

#### ۱-۴- پیشینه پژوهش

در حوزه تحلیل تمثیلات و نمادهای عرفانی، پژوهش‌های متعددی صورت پذیرفته که عبارت‌اند از:

عمرانی (۱۳۹۱) در مقاله‌ای با عنوان «طلوع از مغرب» به بررسی احوال و آرای شمس مغربی پرداخته است.

علی زاده (۱۳۹۴) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان «اندیشه‌های عرفانی شمس مغربی» به تحلیل اصول و مبانی چهارگانه عرفان پرداخته است.

حیدری و زمانی (۱۴۰۲) در مقاله‌ای با عنوان «تصاویر مکرر عرفانی در دیوان شمس مغربی» به بررسی تمثیلات و استعاره‌های مرتبط با مفهوم وحدت وجود پرداخته‌اند.

جلالی (۱۴۰۳) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان «تمثیلات عرفانی در غزلیات شمس مغربی» به بررسی کاربرد تشبیه در ساختار این تمثیلات پرداخته است.

با وجود این پژوهش‌های ارزشمند، تحلیل نظام‌مند تمثیلات مربوط به مفهوم «فنا» با محوریت کارکرد بلاغی آن‌ها در غزلیات شمس مغربی، کمتر مورد توجه قرار گرفته و این خلأ، مسئله اصلی پژوهش حاضر را شکل می‌دهد.

## ۲- مبانی نظری پژوهش

فنا به عنوان یکی از کلیدی‌ترین مفاهیم عرفان اسلامی، در لغت به معنای نابودی و در اصطلاح صوفیان به «نابودی اوصاف بشری و تبدیل آن‌ها به صفات الهی» تعریف می‌شود. در این حالت، صوفی چنان در مشاهده صفات الوهیت مستغرق می‌شود که خود را نیز فراموش می‌کند (نوربخش، ۱۳۶۰: ۳). در اصطلاح عرفان اسلامی، «فنا» به معنی زوال صفات بشری و تعینات خلقی از قلب و روح سالک است تا هیچ چیزی جز حق در وجود او باقی نماند. غزالی در احیاء علوم‌الدین می‌گوید: «فنا عبارت است از زوال خودبینی و از میان رفتن آگاهی از خویش در مشاهده حق» (غزالی، ۱۳۸۶، ج ۴: ۲۷۱)

عرفا فنا را سه مرتبه می‌دانند: فنای افعال؛ سالک می‌بیند که همه افعال مخلوقات، در واقع فعل خداست. ابن عربی در فصوص‌الحکم می‌گوید: «فاعل حقیقی در هر فعل، حق است و خلق مظهر فعل اوست». فنای صفات: در این حالت، صفات انسانی فانی می‌شوند و سالک به صفات الهی متصف می‌گردد. عبدالکریم جیلی در الانسان الکامل می‌نویسد:

«چون صفات بنده در صفات حق فانی شود، او قائم به حق گردد، نه به نفس خود». فنای ذات: اوج فنا، محو کامل وجود خود و یافتن وجود حق است. پس از آن، مرحله بقاء بالله حاصل می‌شود؛ یعنی سالک پس از فنای از خود، به بقای الهی می‌رسد؛ وجودش دیگر از خود نیست، بلکه در خدا باقی است. چنان که در منازل السائرین می‌گوید: «فنا از نفس، و بقا بالله است؛ یعنی مردن از خود و زنده بودن به حق.» (سجادی، ۱۳۸۹: ۱۹-۴۱۸) فنای عرفانی در واقع فرایند محو محدودیت‌های شخصی و بقای در وحدت الهی است. این سیر از فنا در افعال تا فنا در ذات ادامه دارد و نهایت آن بقاء بالله است؛ یعنی رسیدن به مقام انسان کامل، که آینه تمام‌نمای صفات حق است.

این مفهوم که از مهم‌ترین مبانی عرفانی به شمار می‌رود، در ادبیات فارسی به گونه‌های مختلف نمود یافته است. در این راستا، ادبیات فارسی به ویژه شعر، همواره بستری برای تجسم‌بخشی به این مفهوم انتزاعی بوده و شاعران عارف با بهره‌گیری از صورخیال و به ویژه تمثیل کوشیده‌اند تا تجربه باطنی فنا را برای مخاطب ملموس سازند. در این میان، شمس مغربی از شاعرانی است که با تکیه بر اندوخته‌های ژرف عرفانی خویش، این موضوع مهم را به گونه‌ای صریح و روشن به تصویر می‌کشد:

جز که در مملکت فقر و فنا نتوان یافت      صوفی آن چیز که در خانه تقوی طلبد

(مغربی، ۱۳۷۲: غ ۵۹)

در منظومه فکری شمس مغربی، فنا دارای مراتب سه‌گانه فنای ذات، صفات و افعال است که این تقسیم‌بندی بر اساس رابطه مستقیم تجلی شهودی و فنا شکل گرفته است. از دیدگاه وی، هدف غایی عارف از تحمل رنج و مرارت سیر و سلوک، دستیابی به مقام و مرتبه فناء فی الله و بقاء بالله است. (علیزاده، ۱۳۹۴: ۲۳۲) از نظرگاه او فنا به مثابه والاترین مرحله سلوک عرفانی و نه نیستی صرف، بلکه تجربه اتحاد سالک و معشوق است که مستلزم گذر از تمامی محدودیت‌های وجودی و بی‌خویشتنی می‌باشد.

بررسی مفهوم فنا در اشعار شمس مغربی نشان می‌دهد که دیدگاهش ادامه مکتب ابن

عربی و مولوی است، ولی با بیانی عاشقانه‌تر و ذوقی‌تر، در مرز بین عرفان نظری و عرفان عاشقانه ظهور کرده است. در اشعار وی، فنا به معنای نیستی عاشق در برابر وجود محبوب مطلق آمده است؛ عشقی که حضور «من» را برنمی‌تابد. فنا در اندیشه او یکی از مراحل سیر عاشق به سوی وصل است، و هرچه عشق شدیدتر شود، "من" ضعیف‌تر و محوتر می‌گردد، تا جایی که تنها "او" (حق) باقی می‌ماند.

این غزل را می‌توان آئینه تمام‌نمای جهان‌بینی عرفانی شمس مغربی درباره مفهوم فنا دانست که ابیاتی از آن نقل می‌شود:

نشان و نام مرا روزگار کی داند؟	صفات و ذات مرا غیر یار کی داند؟
کسی که هستی خود را به حق بپوشاند	دگر کس‌اش بجز از کردگار کی داند؟
مرا که گم شده ام در تو کس کجا یابد	که غرق بحر تو را در کنار کی داند؟
مرا که نیست شدم در تو، هست شناسد	مرا که مست توام هوشیار کی داند؟
کسی که اسیر دل و جان و عقل و نفس بود	مرا که رسته‌ام از چهار کی داند؟
ز مغربی خبری کز حصار کون رهید	کسی که هست اسیر حصار کی داند؟

(مغربی، ۱۳۷۲، غ ۹۳)

### ۳- تمثیلات مربوط به فنا

#### ۳-۱- بحر و موج

شمس مغربی برای تجسم بخشیدن به مفهوم فنا، از شبکه‌ای یکپارچه و هنرمندانه از تمثیلات مربوط به بحر بهره می‌گیرد. وی با خلق یک استعاره کلان «بحر» را نماد وجود مطلق یا معشوق حقیقی قرار می‌دهد و سپس با توسعه این استعاره در قالب تمثیل‌های گوناگون، فنا را برای مخاطب ملموس می‌سازد.

بیا در بحر با ما شو رها کن این من و ما را	که تا دریا نگردي تو ندانی عین دریا را
اگر موجیت ز آن صحرا بدین دریا کشد روزی	چنانت غرقه گرداند که ناری یاد صحرا را

(مغربی، ۱۳۷۲، غ ۱)

همان طور که گفته شد رسیدن به مرحله فنا مستلزم رهایی از صفات بشری است و در بیت نخست شاعر با یک جمله امری، مخاطب را به جریان سلوک می کشاند و شرط آن را بی خویشتنی می داند. همچنین در بیت دوم، با ایجاد یک تضاد میان «بحر» و «صحرا» حرکت از کثرت به وحدت را نشان می دهد.

چشم دریا بین کسی دارد که غرق بحر شد      ورنه نقش غیر بیند هر که او بر ساحل است  
(همان: غ ۲۸)

شاعر در این بیت با نشان دادن تضاد میان «بحر» و «ساحل» تقابل میان فنا در وجود حق و بقای نفسانی را نشان می دهد.

من در و مرجان توام در بحر عمان توام      من گوهر کان توام تو کان ما را گوهری  
(همان: غ ۱۷۱)

شاعر با نمادپردازی زنجیره‌ای و ایجاد یک مراعات نظیر میان کلمات «در و مرجان و گوهر»، به ارزش رسیدن سالک به فنا را به تصویر می کشد.

۳-۲- جام و ساقی

در دیوان مغربی جام می معادل دل عارف است و منظور از می و شراب، همان تجلیات شهودی حق (عشق، آگاهی، الهام، کشف و شهود) است که مسبب آغاز حرکت‌های عرفانی سالک است. همچنین ساقی از تعبیری است که در دو مفهوم به کار گرفته شده است؛ گاه استعاره از وجود حق است و گاه استعاره از مرشد است که زمینه ساز حرکت کیفی سالک جهت ارتقا و رسیدن به کمال سالک از طریق حرکت از هوشیاری به مستی و حیرانی (فنا صفت) می باشد.

بیاور ساقی آن جام صفا را      دمی از ما رهائی بخش ما را

(مغربی، ۱۳۷۲: غ ۵)

ساقی باقی که جانم مست اوست      باده در داد که آن بی رنگ و بوست

(همان: غ ۳۹)

۳-۳- خورشید و سایه

تمثیل‌های نوری شمس مغربی، با پشتوانه‌ای غنی از صنایع بلاغی چون تشبیه، استعاره، اغراق، مراعات نظیر و کنایه، سیری منسجم از مفهوم فنا را ترسیم می‌کنند. این سیر با نفی هستی مستقل (سایه) آغاز می‌شود و با محو و ذوب شدن آن در اصل خویش (خورشید) ادامه می‌یابد. این فرآیند بلاغی، در حقیقت ترجمه‌ای شاعرانه و مجسم از آموزه‌های مکتب ابن عربی است که در آن، کثرات «اعیان ثابته» یا سایه‌هایی بیش نیستند که ظهورشان عین تعلق و فقر ذاتی به حق است. بنابراین، شیوه بیانی مغربی، ابزاری کارآمد برای انتقال این اندیشه است که فنا نابودی محض نیست، بلکه رفع حجاب کثرت و وصول به وحدت وجود است.

تو مهری مغربی سایه چنان کز تو پدید آید      که تا هم گم شود در تو بتاب ای مهر تابانم  
(مغربی، ۱۳۷۲: غ ۱۲۱)

ای آفتاب مشرقی ای نور چشم مغربی      من سایه مهر توام تو مهر سایه گستری  
(همان: غ ۱۷۱)

گرچه از خورشید تابان نیست پرتو منفصل      مغربی بیخود تو خورشیدی و با خود پرتوی  
(همان: غ ۱۸۰)

۳-۴- آینه

تمثیلات مربوط به آینه رابطه عمیق فنا و تجلی را نمایان می‌سازد. بر این اساس که تجلی، تأثیر انوار حق بر دل انسان‌های مستعد است که موجب عشق و سلوک می‌گردد (علیزاده، ۱۳۹۴: ۲۴۱). از سوی دیگر، تمثیل آینه در دستگاه فکری شمس مغربی، پیوندی ناگسستنی با مفهوم «انسان کامل» در عرفان ابن عربی دارد. از نظر وی انسان کامل، مرآه الحق است و برای رسیدن به این مقام باید مرحله فنای از خود (پاک سازی آینه) و بقای به حق (انعکاس حقیقت) را طی کرد.

روی زیبای تو را آینه زیبا باید      از برای رخ زیبای تو زیبا دارش

حیف باشد که بود نقش من و ما در وی از بی نقش تو بی نقش من و ما دارش  
(مغربی، ۱۳۷۲: غ ۱۱۲)

دلم که هست تو را آینه درو بنگر اگرچه مثل نداری مثال خود را بین  
(همان: غ ۱۵۵)

برای عکس رخسارش دلی دارم چو آینه که همچون باده جامست هم صافی و هم ساده  
(همان: غ ۱۶۳)

در آینه نظر کرد روی تو دید خود را با خویشتن درآمد هر لحظه در عتابی  
(همان: غ ۱۸۵)

### ۳-۵- گوی و چوگان

تمثیل گوی و چوگان، سرنوشت سالک را در مسیر فنا و بقا، ترسیم می‌کند. شاعر برای بیان این مفهوم، از تشبیه دل به گوی و معشوق به چوگان‌باز بهره برده است؛ او گوی (دل سالک) را در مسیر فنا و بقا، در حرکتی بی اختیار و دائمی و چوگان‌باز (معشوق) را محرک اصلی این حرکت، ترسیم می‌کند. این تمثیل نشان می‌دهد که از منظر شمس مغربی، فنا هرگز به معنای سکون در یک مقام نیست، بلکه به معنای حرکتی بی اختیار و جذبه‌ای است.

دل چو گویی ست که اندر خم چوگان وی ست روز و شب بی سر و بی پای از آن می‌گردد  
(مغربی، ۱۳۷۲: غ ۸۲)

چونک چوگان سر زلف تو را گوی بود دایما گوی صفت بی سر و بی پا دارش  
(همان: غ ۱۱۲)

اگر نه در خم چوگان توست گوی دلم بگوی تا که چرا شد چو گوی سرگردان  
(همان: غ ۱۵۴)

### ۴- نتیجه‌گیری

تحلیل غزلیات دیوان شمس مغربی نشان داد که تمثیل، اصلی‌ترین و کارآمدترین شگرد

برای عینیت بخشیدن به مفهوم پیچیده «فنا» است. شاعر با خلق شبکه ای منسجم از تصاویر حسی، این سیر باطنی را به تجربه ای قابل درک برای مخاطب تبدیل می کند. یافته ها حاکی از آن است که تمثیل های کلیدی او «موج و دریا»، «سایه و خورشید»، «می و مستی»، «آینه» و «گوی و چوگان» هر یک جنبه ای ویژه از فرآیند فنا را نمایندگی می کنند؛ از ذوب شدن و محو گرفته تا صفا و خلوص و حرکت جبری در مدار معشوق. آنچه این تمثیلات را از سطح تشبیهی ساده فراتر می برد کاربرد هوشمندانه صنایع بلاغی در خدمت معنا است. شمس مغربی با به کارگیری استعاره های گسترده، تشبیهات مرکب، تضادهای معناساز و پارادوکس، تمثیل را از یک آرایه زیبایی شناختی به ابزاری برای بازسازی ساختار ذهنی و عاطفی تجربه عرفانی ارتقا می دهد. در غزلیات شمس مغربی، صورت شعر و محتوای عرفانی در هم تنیده اند به گونه ای که تمثیل های او را نمی توان جدا از اندیشه زیربنایی آنها تحلیل کرد. این هم آمیزی، نشان از مهارت شاعر در ترجمه شهود عرفانی به زبان شعر دارد.

### کتابنامه

- آشتیانی، سید جلال الدین. (۱۳۷۶). شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- چیتیک، ویلیام. (۱۳۸۶). عرفان ابن عربی، ترجمه قاسم کاکایی. تهران: هرمس.
- حیدری، مهدی؛ زمانی، محبوبه. (۱۴۰۲). «تصاویر مکرر عرفانی در دیوان شمس مغربی». نشریه پژوهش‌های ادبی. شماره ۷۹. ص ۹-۳۶.
- رحیمیان، سعید. (۱۳۸۸). مبانی عرفان نظری. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- رضایپور، زینب؛ میرباقری‌فرد، علی‌اصغر. (۱۳۹۲). «تحلیل و مقایسه فنا و بقا در سنت عرفانی اول و دوم». مجله مطالعات عرفانی دانشگاه کاشان. شماره ۱۷. ص ۱۷۵-۲۰۴.
- سجادی، سیدجعفر (۱۳۸۹) فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی. تهران: طهوری.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۲). صور خیال در شعر فارسی. تهران: آگاه.
- طباطبایی، نرجس. (۱۳۹۲). «نقد و بررسی غزلیات شمس مغربی». پایان‌نامه مقطع کارشناسی ارشد. دانشگاه یزد.
- علیزاده، فرشید. (۱۳۹۴). «اندیشه‌های عرفانی شمس مغربی». پایان‌نامه مقطع کارشناسی ارشد. دانشگاه شهید مدنی آذربایجان.
- غزالی، محمد (۱۳۸۶) احیاء علوم‌الدین. ترجمه مویدالدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیوچم. تهران: علمی و فرهنگی.
- مغربی، محمد شیرین. (۱۳۷۲). دیوان به تصحیح لئونارد لوئیزان. تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران.
- نوربخش، جواد. (۱۳۶۰). فنا و بقا. تهران: انتشارات خانقاه نعمت‌اللهی.

### References

- Ali Zadeh, Farshid (2015). «Andīsheh-hā-ye 'Erfānī-ye Shams-e Maghribī». Master's Thesis, Shahid Madani University of Azerbaijan.

- Ashtiyani, Seyyed Jalaluddin (1997). *Sharh-e Moqaddameh-ye Qaysarī bar Fuṣūṣ al-Ḥikam*. Tehran: Amir Kabir Publications.
- Chittick, William (2007). *‘Irfān-e Ibn ‘Arabī*. Translated by Qasem Kakai. Tehran: Hermes.
- Ghazali, Mohammad (2007). *Iḥyā’ ‘Ulūm ad-Dīn*. Translated by Moayyed al-Din Mohammad Khwarazmi, edited by Hossein Khadivjam. Tehran: Elmi va Farhangi.
- Haydari, Mehdi; Zamani, Mahboubeh (2023). «Tasāvīr-e Mokarrar-e ‘Urfānī dar Dīvān-e Shams-e Maghribī». *Nashriyeh-ye Pažūhesh-hā-ye Adabī*, No. 79, pp. 9-36.
- Maghribi, Mohammad Shirin (1993). *Dīvān*. Corrected by Léonard Louissn. Tehran: Institute for Islamic Studies, University of Tehran.
- Norouzbakhsh, Javad (1981). *Fanā va Baqā*. Tehran: Khanqah-e Ni’matullahi Publications.
- Rezapour, Zeinab; Mirbagheri Fard, Ali Asghar (2013). «Tahlīl va Moqāyeseh-ye Fanā va Baqā dar Sunnat-e ‘Urfānī-ye Avval va Dovvom». *Journal of Mystical Studies, University of Kashan*, No. 17, pp. 175-204.
- Rahimian, Saeed (2009). *Mabānī-ye ‘Urfān-e Nazarī*. Tehran: Amir Kabir Publications.
- Sajjadi, Seyyed Jafar (2010). *Farhang-e Istilāḥāt va Ta’bīrāt-e ‘Urfānī*. Tehran: Tahoory.
- Shafiei Kadkani, Mohammad Reza (1993). *Ṣuwar-e Khyāl dar Shi’r-e Fārsī*. Tehran: Āgāh.
- Tabatabaei, Narjes (2013). «Naqd va Barrasī-ye Ghazaliyāt-e Shams-e Maghribī». Master’s Thesis, University of Yazd.